

## مبانی مشروعیت «امرا» در امارت‌های کرد (از قرن ۱۰ تا ۱۳ق/ ۱۶ تا ۱۹م)

خالد امامی\*

فاطمه جان احمدی\*\*، سید هاشم آفاجری\*\*\*

### ۱. مقدمه

قوم کُرد در زمره قدیم‌ترین ساکنان مناطق غرب و شمال غرب ایران، شمال بین‌النهرین، و اطراف دریایچه وان است. تاریخ سکونت آنان در منطقه‌ای که اکنون کردستان نامیده می‌شود، از سقوط نینوا در سال ۶۱۲ پ.م، تاکنون بلاانقطاع استمرار داشته است. (توما بوا ۲۰۱۰: ۱۶۷). تاریخ تشریف به اسلام و یا فتح اسلامی سرزمین‌های محل استقرار آن‌ها به درستی معلوم نیست، لیکن مطابق اسناد موجود، ابتدا عزرة (عروة) بن قیس در زمان امارتش در حلوان به عصر عمر بن خطاب به شهرزور لشکر کشید، اما فتحی صورت نگرفت. تا این‌که عتبه بن فرقد امارت یافت و حلوان (بلاذری ۱۳۴۶: ۱۷۷) و موصل و نواحی هم‌جوار کردنشین را یکی پس از دیگری با شرایط صلح فتح کرد (قدامه بن جعفر ۱۹۹۸: ۳۸۱-۳۸۲) و از این پس کُردها نیز به قلمرو اسلام درآمدند.

رفته‌رفته با شکل‌گیری دولت‌های مستقل و نیمه‌مستقل در مناطق تحت‌نفوذ خلافت اسلامی، دولت‌های محلی و کوچک کُرد مسلمان هم در مناطق کردنشین تا قرن چهارم هجری پا گرفتند. در طی این چند قرن گاهی با قدرت‌گیری امرای کُرد امکان اعلان استقلال آن‌ها از دستگاه خلافت اسلامی فراهم می‌شد تا جایی که دولت‌های کوچک مستقلی چون شدادیان یا روادیان در عرصه تاریخ سیاسی دولت‌های اسلامی ظاهر شدند

\* دانشجوی دکتری گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس

\*\* دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)، f.janahmadi@midares.ac.ir

\*\*\* دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه تربیت مدرس، H\_aghajari@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۵/۱۲

(توما بوا ۲۰۱۰: ۱۶۸). در قرن پنجم تمام این شاه‌نشین‌ها از جانب سلجوقیان مضمحل شدند (همان: ۱۶۸). پس از دوره‌ای نسبتاً طولانی مبارزه با اقوام تُرک، از ابتدای قرن دهم هجری، بار دیگر حکومت‌های کوچکی با عنوان میرنشین در مناطق کردنشین شکل گرفتند که استقلال آن‌ها پس از جنگ چالدران در ۱۵۱۴م و پس از توافق میان ادریس بدلیسی و سلطان سلیم یاوز، از جانب سلطان عثمانی به رسمیت شناخته شد. این حکومت‌ها تا پایان نیمه اول قرن نوزدهم هم‌چنان از جانب خانواده میرها، که به صورت موروثی بر آن حکم می‌راندند، به حیات خود ادامه دادند.

براساس منابع متقدم و مطالعات مقدماتی می‌توان ادعا کرد که خاندان حاکم در میرنشین‌ها، علی‌رغم تهاجم اقوام متعدد و حکومت‌های مقتدر در ادوار مختلف، همواره به حیات سیاسی خود ادامه داده و مردم نیز به حمایت از آنان برخاسته‌اند. از تداوم و استمرار امارت خاندان‌های کرد به نظر می‌رسد حکومت آنان نه از راه قهر و غلبه، بلکه با رضایت و خشنودی مردم همراه بوده است و نزد توده مردم از مقبولیت توأم با مشروعیت برخوردار بوده‌اند، لذا این پژوهش در پی آن است که به این سؤال اصلی پاسخ دهد که علل و عوامل مشروعیت میرها در امارت‌های کردنشین چه بوده است.

پژوهش مقدماتی و بررسی‌های اولیه نشان داد تاریخ کردهای امارت‌گر نزد محققان مغفول نبوده است، چنان‌که در مورد امرای کُرد دو پژوهش صورت گرفته است؛ یکی «حیات سیاسی امرای کُرد از زوال ایلخانان تا برآمدن صفویان»، نوشته نصراله پورمحمدی املشی و برومند سورنی که در مجله علمی - پژوهشی *پژوهش‌نامه تاریخ‌های محلی ایران*، شماره ۲، بهار و تابستان ۱۳۹۲، به چاپ رسیده است. که در آن به حیات سیاسی امرای کُرد در بازه زمانی مذکور پرداخته و اوضاع سیاسی کردستان را در دوره مذکور شرح کرده است. مؤلفان در این مقاله ضمن پرداختن به تلاش‌های سیاسی امرای کُرد در تقابل و تعامل با حکومت‌های موجود تلاش کرده‌اند تا عمده‌تاً به سیاست خارجی آن‌ها بپردازند و به سیاست داخلی آنان و یا مبانی مشروعیت دولت آن‌ها و روابط آنان با توده مردم و رعیت، که موضوع پژوهش حاضر است، توجهی نشده است.

دیگری مقاله «شاه‌اسماعیل، امرای کُرد و ازدست‌رفتن دیار بکر از ایران»، نوشته یزدان فرخی و آرش امین‌پور، است که در دو فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی *ایران و اسلام*، شماره ۲۲، بهار و تابستان ۱۳۹۷، به چاپ رسیده است و در آن به رفتار اشتباه شاه‌اسماعیل با امرای کُرد پرداخته شده که موجب گرایش آنان به عثمانی و جدایی دیار بکر از ایران شده است. در این مقاله تلاش شده است تا دلیل روی‌گردانی امرای کُرد سنی‌مذهب از

مبانی مشروعیت «امرا» در امارت‌های کرد (از قرن ۱۰ تا ۱۳ق/۱۶ تا ۱۹م) ۳

دولت صفوی ایران متکی بر رفتار نامناسب شاه‌اسماعیل با اهل سنت بررسی شود. از سویی رفتارهای نامناسب سلاطین عثمانی پس از دوره کوتاه سلطان سلیم، یعنی از ۱۵۲۰م، هم با امرای کرد بررسی شده است. اما مؤلف ادعا دارد که آنچه باعث شد تا روابط آنان با سلاطین عثمانی همچنان پایدار باشد، انتساب به مذهب اهل سنت در هر دو طیف عثمانی و امرای کرد بوده است. در این مقاله نیز نویسندگان به موضوع مشروعیت امرای کرد پرداخته‌اند، از این رو به نظر می‌رسد این پژوهش بتواند تکمیل‌کننده دو پژوهش مذکور باشد.

بی‌تردید موضوع مشروعیت امرای کرد و موضوع مقبولیت آنان در میرنشین‌های کرد دغدغه پژوهش حاضر است که مؤلفان این سطور تلاش خواهند کرد تا با روش توصیفی-تحلیلی، به مبانی مشروعیت امرای کرد که زمینه‌ساز پایایی آنان قریب به سه قرن بوده است، بپردازند.

## ۲. تاریخچه ظهور میرها و میرنشین‌ها

در قرن چهارم هجری از دل امارت‌های کوچک مناطق کردنشین، حکومت‌های محلی شکل گرفتند که در زمره نخستین حکومت‌ها می‌توان به شدادیان اشاره کرد. نخستین امارت در اران، سرزمینی میانه آذربایجان و ارمینیه و ابخاز (قزوینی ۱۳۷۳: ۵۷۰)، شکل گرفت. سپس از اواسط قرن چهارم بر گنجه (عباس قدیانی بی‌تا: ج ۲، ۵۱۹؛ احمد کسروی ۱۳۸۵: ۲۵۶) تسلط یافتند و از این پس سلسله شدادیان در عرصه سیاسی پا گرفت. در اواخر قرن چهارم هجری هم‌زمان با وفات عضدالدوله، ابو عبدالله حسین بن دوستک، ملقب به یاد (باز)، به دیار بکر هجوم برد و پس از تسخیر اراضی آن، خود را پادشاه نامید (ابن عدیم بی‌تا: ج ۳، ۱۱۳۰). تسلط او بر میافارقین و آمد در ربیع الآخر ۳۹۴ق موجب قدرت‌گیری سیاسی بیشینه او شد. وی در مدت کوتاهی پادشاهی همه مناطق دیار بکر، نصیبین، و جزیره را به دست آورد و در تاریخ اولین مقام شاهی کردها را از آن خود کرد (ابن‌الازرق ۱۹۵۹: ۴۹-۵۲؛ ابن‌اثیر ۱۳۸۵: ج ۱۳، ۵۲۷۶). در کنار او برادرزاده‌اش، احمد بن مروان بن دوستک بونصر نصرالدوله الکردی که از کردهای حمیدی است، در تقویت ارکان سیاسی کردهای منطقه بسیار مؤثر بوده است (ابن عدیم بی‌تا: ج ۳، ۱۱۳۰). در سال ۳۵۹ق، حسنیوبن حسین کرد بر دینور و شهرزور چیره شد (بدلیسی ۱۳۷۷: ج ۱، ۲۱؛ رضاقلی خان هدایت ۱۲۸۸: ۸۵) و سلسله حسنیویه را تشکیل داد. در ایام بدر بن

حسنویه، این حکومت به اوج عظمت خود رسید و جمهور عام از حشم گُرد در خدمتِ لَوا و رایت او مجتمع بود (ابوالشرف جرفادقانی بی تا: ۸۱). حکومت‌های محلی گُرد، هم‌چون سایر حکومت‌های محلی در جهان اسلام، قدرت و سیادت خلفا را پذیرفتند و از سوی آنان لَوا و پرچم دریافت کردند. با قدرت‌گیری دولت‌های بزرگ‌تری چون سلجوقیان عمر، حکومت‌های محلی گُردنشین به دارازا نیابید، چنان‌که در قرن پنجم مناطق نفوذ این حکومت‌ها صحنه تاخت و تاز ترکان سلجوقی شد. در سال ۴۷۸ق، سپاهیان سلجوقی جزیره (ابن عمر) را تسخیر کردند و تسلط بر مناطق کردنشین خاندان بنی مروان را فروپاشیدند (ابن اثیر ۱۳۸۵: ج ۱۴، ج ۱۶، ۶۰۴۱؛ ابن‌الازرق ۱۹۵۹: ۲۱۲). شدادیان نیز هنگامی که طغرل سلجوقی در ماورای قفقاز قدرت گرفت با او از در سازش درآمدند (باسورث بی تا: ۲۹۷). در سال ۵۳۱ق، ابومنصور امیر و حاکم شهر زور و کردستان، که از احفاد حسنویه گُرد به‌شمار می‌آمد، دارفانی را وداع گفت و دولت آن دودمان سپری شد و اتابک زنگی، صاحب موصل، بر مملکت او چیره گشت (رضاعلی‌خان هدایت ۱۲۸۸: ۱۲۲). بدین ترتیب، حیات حکومت‌های محلی گُرد خاتمه یافت.

هجوم پی‌درپی سلجوقیان موجب شد بیش‌تر طوایف و ایلات گُرد، احشام و چهارپایان و هرآن‌چه را قابل انتقال بود، با خود به دره‌های میان کوه‌های سخت و صعب‌العبوری بردند که پنهان‌شدن و دفاع در آن‌جا آسان‌تر می‌نمود و سلجوقیان بیابان‌گرد توان رفتن به ارتفاعات چندهزارمتری کوه‌ها را نداشتند (سافراستیان ۲۰۰۵: ۴۷). از این‌پس با گردآمدن پیرامون رهبران و اشخاص ذی نفوذی به تشکیل حکومت‌های محلی چون بدلیس، پالو، جزو، عمادیه، اردلان، سوران، حکاری، چمشگزک، حصنکیف مبادرت کردند.

پس از سلجوقیان، مغولان نیز تهدیدی جدی برای اهالی منطقه بودند. چنان‌که هولاکو در سال ۶۵۴ق به‌عزم تسخیر عراق عرب به‌جانب بغداد عزیمت کرد و چون به کردستان رسید، به غارت و قتل‌عام اقدام کرد (یحیی قزوینی ۱۳۱۴: ۱۴۰) و امارت دیار اران و آذربایجان را به فرزند دیگرش سپرد و حکومت دیار بکر و دیار ربیع را هم به امیر تودان تفویض کرد (همان: ۱۴۱).

در عصر ایلخانان، کردستان هم‌چنان صحنه درگیری میان ایلخانان با گُردها بود. گزارش مفصل این درگیری‌ها را قطبی اهری (۱۳۸۹: ۲۲۳) به تفصیل آورده است. علاوه‌بر ایلخانان، امیر تیمور گورکانی نیز در فاصله سال‌های ۷۹۵-۷۹۶ق به کردستان لشکر کشید و شهرهایی چون بدلیس را تسخیر کرد، حکام و امرای آن دیار را به مطاوعت خود درآورد و برخی را

مبانی مشروعیت «امرا» در امارت‌های کرد (از قرن ۱۰ تا ۱۳ق/۱۶ تا ۱۹م) ۵

عزل و عده‌ای را بر امارت خود مستقر کرد (نظام‌الدین شامی بی تا: ۱۵۲؛ حافظ‌ابرو بی تا: ج ۲، ۷۸۸). عده‌ای از امیرنشین‌ها به علت استقامت در برابر او به کلی مضمحل شدند (عبدالحسین نوایی بی تا: ۵۵).

این دیار از لشکرکشی امیر قرایوسف قراقویونلو هم در سال ۸۱۵ق در امان نماند. او در این سال به دیار بکر لشکر کشید و والی بدلیس را مطابق شرایط به فرمان خویش درآورد. او به ماردین هم عزیمت و خزاین قلاع آن را تصرف کرد و حرکت او به سوی آمد و امیر قراعثمان ادامه یافت و امیریوسف قلعه را درحالی تسخیر کرد که کشتار بسیاری در آن‌جا رخ داد. پس از فتح قلعه به سوی شهر ارغن حرکت کرد و امیر قراعثمان تاب مقاومت نیاورد و با پذیرش شکست در قلعه متحصن شد و امیر قرایوسف شهر را غارت کرد و سپس متوجه صحرای موش شد (سمرقندی بی تا: ج ۳، ۱۷۲-۱۷۳؛ یحیی قزوینی ۱۳۱۴: ۲۱۲؛ حافظ‌ابرو بی تا: ج ۳، ۴۸۳-۴۸۵). پس از قرایوسف، امیر اسکند قراقویونلو به تبریز وارد شد و به تخت نشست و بر آذربایجان مستولی شد و پاره‌ای از امرای کرد یکی پس از دیگری به دست او کشته شدند (یحیی قزوینی ۱۳۱۴: ۲۱۴-۲۱۵).

ورود اوزون‌حسن آق‌قویونلو نیز به دیار بکر و آذربایجان در سال ۸۷۳ق با تحولات و درگیری بسیاری هم‌راه بود؛ زیرا او نیز در همان ابتدا به قلع و قمع حکام چمشگزک کوشید و طایفه خربنده‌لو را که از عمده اویماقات آق‌قویونلو بود به تسخیر ولایت چمشگزک مأمور کرد. اما حاکم چمشگزک برسر طایفه خربنده‌لو آمد و آن جماعت جبراً و قهراً از ولایت موروثی اخراج شدند (بدلیسی ۱۳۷۷: ۱۶۳-۱۶۴). ملک‌خلف، امیر حصنکیف، نیز اگرچه در مقابل آق‌قویونلو از حکومتش به‌خوبی دفاع کرد، بر اثر خیانت یکی از امرایش قلعه او نیز به دست دشمن افتاد و این امارت به‌طور موقت از میان رفت (زکی‌بیگ ۱۳۸۱: ج ۲، ۲۴۳). اما ملک‌خلیل، پسر ملک‌خلف، به حمی گریخت تا این‌که حکومت آق‌قویونلو نیز به ضعف گرایید و ملک‌خلیل بازگشت و طوایف حصنکیف برسر او مجتمع شدند و از آق‌قویونلوها رهیدند و از آن‌جا متوجه قلعه حصنکیف شدند، آن‌جا را نیز با حسن‌وجه از طایفه ترکمان باز پس گرفتند و از آن‌پس ملک‌خلیل در حکومت استقلال تمام به‌هم رسانید (بدلیسی ۱۳۷۷: ۱۵۵).

در این دوره، در ایران، شاه‌اسماعیل در آذربایجان و امرای کردها در کردستان و قاسم‌بیگ بن جهانگیربیگ در دیار بکر بساط حکومت گسترده بودند، علم استقلال را در ممالک متصرفه خودشان برافراشتند و ساز تنبور «منم دیگری نیست» را می‌نواختند (اسپیناقچی بی تا: ۴۵).

با به قدرت رسیدن سلسله صفوی، حکام گُرد، از جمله ملک خلیل که شوهر خواهر شاه صفوی بود، برای اظهار ارادت به تبریز درآمد، اما شاه اسماعیل ملک خلیل را با سایر امرای گُرد در قیدوبند کشید، به زینل خان شاملو سپرد، و آنان به مدت سه سال در قید شاه اسماعیل ماندند و این شد که تمام ولایت حصنکیف به تصرف قزلباش درآمد (بدلیسی ۱۳۷۷: ۱۵۵). شاه اسماعیل هم چنین به دیار بکر رفت و حکومت دیار بکر را به محمدبیگ استاجلو واگذار کرد. شاه پس از دیار بکر به خرپوت، اخلاط، و بدلیس حمله کرد (۹۱۳ق) و آن نواحی را نیز تحت قدرت خود گرفت (حسینی گنابادی ۷۷؛ واله قزوینی بی تا: ۱۶۱؛ میرزاییگ جنابدی بی تا: ۱۹۹، ۲۰۰). محمدبیگ استاجلو در جنگی خانمان برانداز با امیران گُرد جمع بسیاری از کردها را قتل عام کرد (واله قزوینی بی تا: ۱۶۲).

جنگ چالدران (۹۲۰ق / ۱۵۱۴م) که میان ایران و عثمانی برقرار شد، افق جدیدی در برابر حکام گُرد گشوده شد، به طوری که پیروزی عثمانی ها در چالدران به منزله ابتدای تاریخ معاصر طوایف گُرد قلمداد شده است (سافراستیان ۲۰۰۵: ۵۶).

سلطان سلیم عثمانی پس از پیروزی در جنگ چالدران، با وساطت ادریس بدلیسی، وارد گفت و گو با امرای گُرد شد و از آن جایی که تسلیم امرای گُرد برای سلیم، مستلزم به کارگیری نیروی نظامی بسیار زیادی بود، سلیم از در سیاست تطمیع، یعنی حمایت مالی و نظامی رؤسای گُرد درآمد و آنان نیز با اعلام وفاداری به سلطان عثمانی خراج گزار او شدند. از این پس، بیگ های گُرد اقتدار سلطان را پذیرفتند و سلطان نیز در مقابل حکمرانی موروثی آنان بر سرزمین تحت سلطه شان را با استقلال کامل در امور به ایشان سپرد (شاو ۱۳۷۰: ج ۱، ۱۵۳). بر اساس تعهد سلطان سلیم، ملا ادریس بدلیسی با چهل تیره بزرگ ساکن کوه های سخت زاگرس و توروس پیمان و قراردادی امضا کرد و سلطان برای هر یک از آن ها فرمان سلطانی فرستاد و بر اساس این فرمان، رؤسای این ایل ها در مقام بیگلربیگی در سرزمین های شان منصوب شدند و سلطه همیشگی و تغییرناپذیر موروثی بر قلعه های شان و زمین های شان را به دست آوردند (سافراستیان ۲۰۰۵: ۵۶-۵۷). چیزی نگذشت که در امارت اردلان با دسیسه تیمورخان پاشا امیران گُرد و هوادارن عثمانی به ایران پشت کردند و از این پس نه ایران می توانست بر آن ها حکومت کند و نه عثمانی می توانست به سوی شان لشکرکشی کند (حزنی ۲۰۰۷: ج ۱، ۳۹۳). در این باره اولیای چلبی در مورد دیار بکر و استقلال آن در قرن شانزدهم می نویسد:

هشت سنجاقتش متعلق به بیگ های گُرد است، به پیش نهاد ببقلی پاشا آن سنجاقت به صورت همیشگی و مادام العمر به آن خاندان ها واگذار شد و انتصاب و کناره دادن بیگ های

مبانی مشروعیت «امرا» در امارت‌های کرد (از قرن ۱۰ تا ۱۳ق/۱۶ تا ۱۹م) ۷

ممکن نیست، بعد از فوتشان، پسرانشان یا یکی از نزدیکان جانشینشان می‌شوند، درآمدشان مستقل است، زعامت و بازرگانی مستقل دارند (اولیای چلبی ۱۹۷۹: ۳۵).

همو درباره قلعه آگیل می‌نویسد:

بیگش‌بیگ عثمانی نیست و کنارزدنش از طرف عثمانی ممکن نیست، اگر بیگ بمیرد فرزندش جانشین بیگ می‌شود؛ زیرا حکومت مستقل است. هنگامی که سلطان به وی نامه می‌نویسد، با لفظ جناب آغاز می‌کند. اگر بیگ بمیرد و فرزندش نداشته باشد، حکومت به کسی دیگر از همان خانواده داده می‌شود (همان: ۲۸-۲۹).

جهان‌گرد اروپایی، ژان اوتر، که در قرن هجدهم میلادی از کردستان دیدن کرده است درباره دیار بکر می‌نویسد:

دارای نوزده بلوک و پنج حکومت است. از این بلوکات هشت بلوک متعلق به گُردهایی است که تسلیم نشده‌اند و امپراتور عثمانی نمی‌تواند آنان را وادار به اطاعت نماید و هم چنین نمی‌تواند به جای دیگر انتقال دهد. بخش «عمید» (عمادیه) بر سایرین ممتاز و محل پاشانشین است (۱۳۶۳: ۲۷۶).

اولیای چلبی شماری از حکومت‌های مستقل گُرد در ایالت دیار بکر را این‌گونه برمی‌شمارد: «جزیره، آگیل، گنج، پالو، و جزو. این حکومت‌ها مستقل‌اند و لقب میر میران به بیگ آن داده می‌شود» (اولیای چلبی ۱۹۷۹: ۳۶).

این خاندان حاکم تا اواسط قرن نوزدهم هم‌چنان در قدرت بودند تا این‌که بعد از امضای قرارداد سال ۱۸۲۹ آدریانوپل عثمانی با روسیه فرصت را مناسب دید و نیروی منظمی را که برای جنگ با روسیه به مرزها آورده بود برای جنگ با گُردها و سرکوب حاکمان محلی گسیل داشت و به‌جای تک‌تک آن‌ها پاشای تُرک‌نژاد منصوب کرد (سافراستیان ۲۰۰۵: ۷۴). بدین ترتیب، به حیات سیاسی میرهای گُرد خاتمه داده شد که البته واکنش‌های زیادی را نیز به‌وجود آورد.

### ۳. مبانی سنتی مشروعیت امرای گُرد

هر جامعه‌ای برای نظم و نسق بخشیدن به امور خود سنت و روش خاصی داشته است و این سنت‌ها در طول زمان به قاعده‌ای قابل قبول تبدیل شده‌اند. در ایران باستان، حق حاکمیت هدیه‌ای از جانب خداوند بود که به افراد و خاندان مشخصی عطا شده بود. و این خاندان

نسل درنسل به منزله فرمان‌روا و حاکم حق حکومت داشتند. از نظر توده مردم دوران باستان، حاکمان دارای «فرآیزدی» یا تخمه خدایی بوده‌اند. حاکمان نیز برای اثبات مشروعیت و حقانیت حکومتشان این باور را تأیید و تقویت کرده‌اند و بدین گونه نوعی اشرافیت شکل گرفت که حکومت را حق خود و خاندان خود می‌دانستند و هرکس که خون و نسب از این خاندان نداشت، مشروعیتی نیز نزد مردم نداشت. با ظهور اسلام، حکومت و خلافت جایگاهی ویژه یافت. دعاوی مطرح شده برای احراز خلافت دو جریان سنی و شیعه را در تاریخ اسلام رقم زد. از این پس اساس مشروعیت خلفا موضوعی شد که جریان‌های فکری جهان اسلام را سامان می‌داد. هرکس به خلافت می‌رسید می‌بایست حکمش معجری باشد و این اجرا بدون مشروعیت امکان‌پذیر نبود. لذا موضوع مشروعیت چه برای حکام و چه برای خلفا و والیانشان و یا حتی امرایی که دعاوی استقلال داشتند مهم و ضروری می‌نمود. در نخستین قدم، معنای مشروعیت و انتساب آن برای حکمرانان ضروری به نظر می‌رسید. دائرةالمعارف‌ها و فرهنگ لغات هریک واژه مشروعیت (Legitimacy) را به گونه‌ای تعریف کرده‌اند (بنگرید به معین ۱۳۷۱: ج ۳، ۴۱۴۴). اما تعاریف اصطلاحی آن می‌تواند در تحقیق پیش‌رو مؤثر باشد. برای نمونه، برخی مشروعیت را باوری دانسته‌اند که مردم را به قبول آن چه هدایت می‌کند که از نظر اخلاقی برای مقامات رسمی و رهبران حکومت به حق و درست است (عبدالرحمن عالم ۱۳۷۸: ۱۰۸).

ماکس وبر، سرآمد دانش جامعه‌شناسی و نظریه‌پرداز مشروعیت، اقتدار و مشروعیت را بسیار قرین هم می‌داند. از دیدگاه وی اصطلاح مشروعیت وجود حداقلی از سلطه‌پذیری ارادی است. همین آزادی و مبتنی بودن بر رضایت نوعی اطاعت مقبولانه از حاکمیت را به وجود آورده است که قدرت مشروع یا همان اقتدار را مطلوب جلوه می‌دهد که اصطلاحاً به مشروعیت تعبیر می‌شود (ماکس وبر ۱۳۸۴: ۱۰۸-۱۰۹).

وبر معتقد است اهمیت مشروعیت برای حاکمان از این جهت است که هیچ نظامی از اقتدار نمی‌تواند باثبات باقی بماند، اگر مبنای خود را صرفاً بر اجبار فیزیکی یا اقتضای صرف قرار دهد (برایان ترنر ۱۳۹۵: ۳۸). حاکم با برخورداری از مشروعیت در نزد رعایا یا توده مردم درصدد برمی‌آید تا در میان اتباع خویش ایمان به مشروعیتش را برانگیزد، یعنی اطاعت محض را به اعتقاد به حقانیتی درآورد که نماینده آن است (ژولین فروند ۱۳۸۳: ۲۱۶) و بدین گونه رابطه حاکم و اتباع و پیروان به رابطه‌ای دوسویه و معنادار تبدیل می‌شود و قدرت حاکم به اقتدار تبدیل می‌شود؛ یعنی «قدرتی که به‌طور مشروع اعمال می‌شود» (همان).



مطابق این تعاریف سه نوع مشروعیت قابل بررسی است؛ نخست، حاکمیت قانونی که سرشت عقلانی دارد، مبنای آن بر اعتقاد به قانونی بودن مقرراتی است که به شیوه عقلانی وضع شده و بر مشروعیت رهبرانی است که مطابق قانون تعیین شده‌اند (همان: ۲۱۶). دوم، حاکمیت سنتی است که مبنایش اعتقاد بر قداست سنت‌های موجود و بر مشروعیت کسانی است که به موجب رسوم جاری به قدرت می‌رسند. سوم، حاکمیت کاریزمایی است که مبنای آن بر اعتقاد افراد به ارزش‌های شخصی یک مرد است که از قداست، تهور، یا تجربیاتش مایه می‌گیرد (همان).

بدیهی است که مشروعیت قانونی در بازه زمانی موردنظر این پژوهش موضوعیت ندارد و تنها مشروعیت سنتی و کاریزمایی است که می‌تواند برای پژوهش پیش‌رو ملاک عمل قرار گیرد؛ اگرچه دانسته است که مشروعیت به این سه نوع نیز منحصر نمی‌شود و می‌توان مبانی دیگری نیز برای مشروعیت یافت. برای مثال کارکرد و اقدامات عام‌المنفعه یک حاکم یا پشتیبانی و تأیید اقشار محبوب جامعه مانند روحانیون و مردان دینی نیز می‌توانند مبناهایی برای مشروعیت حاکم باشند و می‌توان از آن‌ها به‌منزله مشروعیت کارکردی و مشروعیت دینی یا مذهبی یاد کرد. بنابر این مبانی مشروعیت امرای گُرد را می‌توان در چهار دسته مشروعیت سنتی، مشروعیت کاریزمایی، مشروعیت کارکردی، و مشروعیت دینی نیز تبیین کرد که به فراخور بحث درباره مشروعیت حکم‌رانان گُرد قابلیت تطابق و بررسی می‌یابد.

طبق بررسی‌ها، از اوایل قرن دهم هجری در کردستان، که مرکز آن در دیار بکر بود و وسعت آن از دریاچه ارومیه تا فرات و بخشی از آذربایجان و بخشی دیگر در آناتولی را شامل می‌شد (شاو ۱۳۷۰: ج ۱، ۱۵۳)، حکومت‌هایی محلی سر برآوردند که حسب و نسب آن‌ها نشان می‌دهد که منشأ و تباری به‌جز افراد قبیله دارند یا خود مدعی‌اند که چنین‌اند. عده‌ای نیز خاستگاهی متفاوت با طوایف گُرد دارند. چنان‌که برخی از خاندان‌های رؤسای گُرد مدعی‌اند که تبار از عرب‌هایی دارند که در تاریخ اسلام در مقام صحابه حضرت رسول (ص) نقش‌های مهمی را ایفا کرده‌اند (واسیلی نیکیتین ۱۳۷۸: ۹۲). عده‌ای نیز بر گرد خاندان‌های نیرومندی رشد کرده‌اند که به‌علت موفقیت‌های نظامی یا سیاسی آن شماری از کسان بدان پیوسته‌اند (بروین سن ۱۳۸۳: ۶۷). این امیران از لحاظ نسب‌هایی که برای خود ساخته‌اند، به چهار دسته تقسیم می‌شوند که در ادامه درباره آنان سخن خواهد رفت.

### ۱.۳ امیرانی با ادعای میراث‌بری از فرمان‌روایان ایران باستان

این دسته با دعاوی میراث‌بری از اکاسره تلاش در انتساب به میراث پیشااسلامی داشتند و مشروعیت خود را از گذشتگان باستانی و مفاخر آن‌ها طلب می‌کردند. منابع درباره حکام بدلیس آورده‌اند که در روزگار عباسیان، سلطان اوحداالله قلعه بدلیس را از دست رومیان مسیحی درآورد، سپس اوزون‌حسن آن را تصرف کرد و سال ۸۶۸ق حسن در دشت ترجان شکست خورد و این‌جا دوباره به تصرف خانواده اوحداالله درآمد (اولیای چلبی ۱۹۷۹: ۱۰۵). اما شرف‌خان بدلیسی (۱۳۷۷: ۳۶۲)، که خود از این خاندان است، می‌نویسد: «نسب حکام بدلیس به ملوک اکاسره می‌رسد و بین‌الناس از اولاد انوشیروان اشتهار دارند». علاوه‌براین، حکام صاصون که به حزو یا عزی نیز مشهورند، با امرای بتلیس عموزاده بودند (زکی‌بیگ ۱۳۸۱: ج ۲، ۲۴۰). بنابراین نسب حکام صاصون نیز به ملوک اکاسره می‌رسید (بدلیسی ۱۳۷۳: ۱۹۱). این میراث‌بری باستانی در میان بیگ‌های اورامان که حکومتی گاه مستقل و گاه تحت‌اشراف اردلان‌ها داشته‌اند، نیز مشهود است، چنان‌که آنان می‌گویند از نسل طهمورث کیانی فرمان‌روای اسطوره‌ای ایران‌اند که بعد از مرگ اسکندر بیگ (اسکندر بزرگ) از طرف بهمن، پسر دارا پسر اسفندیار، حاکم اورامان شده است (ادموندز ۲۰۰۴: ۱۹۶-۱۹۷). امارت سویدی نیز از این قافله عقب‌نمانده و در انتساب خود به میراث کهن برای اخذ مشروعیت کوشیده است. آنان مدعی بودند که مدت‌ها قبل از تشکیل حکومت آق‌قویونلو تأسیس شده‌اند (زکی‌بیگ ۱۳۸۱: ج ۲، ۲۴۰) و نسب امیرانش به آل‌برمک می‌رسد و از آن‌جا که آل‌برمک نسب خود را به ملوک فرس می‌رساندند (بدلیسی ۱۳۷۷: ۲۵۲)، می‌توان پذیرفت با واسطه آنان امیران سویدی هم نسبشان به ملوک فرس می‌رسید و زکی‌بیگ (۱۳۸۱: ج ۲، ۲۴۷)، به‌نقل از *انساب‌الاکراد* دینوری، نسب حاکمان دنبلی را به خانواده مشهور برمکی می‌رساند و این فخری برای کسب مشروعیتی کاریزماتیک به‌شمار می‌آمد.

### ۲.۳ امیرانی با ادعای میراث‌بری از سادات و اشراف مسلمان

ادعای میراث‌بری از سادات درکنار تولید مشروعیت می‌توانست مقبولیتی مضاعف هم به‌ارمغان آورد. چنان‌که در طریق میراث‌بری گاه سادات به رقابت با یک‌دیگر هم می‌پرداختند. در منابع آمده است امارت عمادیه که امارتی قدیمی است و تاریخ تجدید بنای شهر و قلعه به عمادالدین زنگی در سال ۵۳۷ق برمی‌گردد (عباس عزوای ۱۴۲۵: ج ۴، ۲۲۲)،

حاکمانش معتقدند که نسب ایشان به خلفای عباسیه منتهی می‌شود (ادموندز ۲۰۰۴: ۱۰۶؛ ریچ ۲۰۰۲: ۱۵۰). در بیان نسب حکام حکاری و کلس نیز آمده است که نسب جلیل‌القدر حکام حکاری به خلفای بنی‌عباس منتهی می‌شد. سلسله نسب حکام کلس به‌زعم آن‌ها به یکی از اولاد عباس، عموی رسول خدا (ص)، منتهی می‌شده است (بدلیسی ۱۳۷۷: ۲۲۰). امیران امارت محمودی نیز ادعا داشتند که از نوادگان آخرین خلیفه اموی (مروان) هستند (زکی بیگ ۱۳۸۱: ج ۲، ۲۴۶). نسب حکام مرداسی نیز به عباس، عموی پیامبر (ص)، می‌رسد (بدلیسی ۱۳۷۷: ۱۷۶).

درخصوص بنیان‌گذار و حاکم قلعه ارغنی آمده است که بنیان‌گذارش سلطان ارغنی فرزند سلطان اوحداالله عباسی است (اولیای چلبی ۱۹۷۹: ۲۹). حاکمان امارت به‌دینان نیز مدعی بودند که از عباسیان‌اند (عباس عزاوی ۱۴۲۵: ج ۴، ۸۰).

حکام جزیره نیز معتقد بودند که نسب ایشان به خالدبن ولید می‌رسد (بدلیسی ۱۳۷۷: ۱۱۵؛ زکی بیگ ۱۳۸۱: ج ۲، ۲۳۶). نسب حکام چمشگزک نیز که به ملکشاهی معروف بودند و در ایران نیز هزار خانواری از این طایفه وجود داشتند (زکی بیگ ۱۳۸۱: ج ۲، ۲۴۲)، به ملکیش، از اولاد خلفای بنی‌عباس، می‌رسید (بدلیسی ۱۳۷۷: ۱۶۲؛ زکی بیگ ۱۳۸۱: ج ۲، ۲۴۱).

### ۳.۳ امیرانی که نسب خود را به اشرافیت ایران دوره اسلامی منتسب کردند

دیگر منشأ کاریزماتیک، انتساب به خاندان‌های پرنفوذ یا صاحب‌نام ایران پیشااسلامی بوده است. برای نمونه امارت اردلان که در اواخر دوره مغول یا کمی بعد از آن توسط بابا اردلان تأسیس شد (عزاوی ۱۴۲۵: ج ۴، ۷۶؛ اردلان ۲۰۳۶: ۴). آن‌ها را از اولاد ولاء دیار بکر از نبایر احمدبن مروان (بدلیسی ۱۳۷۷: ۸۲؛ عزاوی ۱۴۲۵: ج ۴، ۷۶؛ حزن‌ی موکریانی ۲۰۰۷: ج ۱، ۳۷۹) دانسته‌اند. علاوه‌براین، امیران شیروان یا حصنکیف که به ملکان نیز مشهورند، نسب خود را به خاندان‌های ذی‌نفوذ می‌رساندند. دراین‌باره آورده‌اند که بعد از فروپاشی دولت ایوبیان یکی از اولاد آن‌ها پس از مدتی اختفا در شهر حما به ماردین عزیمت کرد و به خدمت حاکم ماردین درآمد. حاکم او را در سلک امرا و اعیان خود گردانید و حکومت ناحیه صاور را بدو بخشید، اما جوان در آن‌جا نماند و روی به جانب رأس‌القول آورد که به حصن‌کیف اشتهار دارد. در آن‌جا توطن و تأهل اختیار کرد، آب‌وهوای آن دیار موافق مزاج او افتاد، با اهالی آن‌جا موافقت و مؤانست کرد، و به‌قول بدلیسی صغیر و کبیر غنی و فقیر آن

دیار به اطاعت و انقیاد او گردن نهادند، او را به حکومت خود قبول کردند، و به تعمیر و آبادانی قلعه کوشیدند (بدلیسی ۱۳۷۷: ۱۴۹-۱۵۰).

### ۴.۳ امیرانی که نسب خود را به قهرمانان و صاحب‌نفوذان فرهنگی منتسب کردند

شکل دیگری از مشروعیت امرای کرد انتساب آنان به قهرمانان ملی و بومی بود. برای نمونه، بابان‌ها، که در ابتدای قرن هجدهم در نواحی شهرزور و سلیمانیه کنونی حکومت تشکیل دادند، نسب‌نامه‌ای رازآلود و مبهم دارند. ادموندز انگلیسی به‌نقل از بابکر آغای پشدری نسب آن‌ها را به فقیه احمدنامی می‌رساند که در جنگ مسلمانان با کفار توانست «کیغان»، دختر پهلوان امپراتوری فرانک‌ها، را شکست دهد و چون کیغان تنها عاشق آن مردی بود که وی را در جنگ شکست داده بود، به قدرت وی گردن می‌نهد و باهم به «داریشمانه» می‌روند و صاحب سه پسر می‌شوند: باباسلیمان جد بزرگ بابان‌ها؛ خانبداغ جد بزرگ میراوده‌لی‌ها و خانواده موکریانی‌ها، نیز دیگر پسرش را جد بزرگ خود می‌دانند (ادموندز ۲۰۰۴: ۲۶۷-۲۶۸؛ زکی بیگ ۱۹۵۱: ۵۵-۵۶). در این نسب‌نامه مبهم، سه نکته قابل توجه وجود دارد؛ نخست این که احمد، جد اعلامی آن‌ها، تحصیلات دینی داشته و به فقیه معروف بوده که در اصطلاح کردها به عالم علوم دینی اطلاق می‌شود. دوم، فردی شجاع و مجاهد بوده که توانسته است در جنگ کفار را شکست دهد و دختر امپراتوری فرانک‌ها را اسیر کند. سوم، این دختر اسیر، که نسبی والا داشت، با وی ازدواج کرد و اولاد و اعقاب وی نسب از پهلوانی نام‌دار و یک امپراتورزاده، فقیه احمد و کیغان، دارند. مجموع این سه اصل در متن نسب‌نامه آن‌ها مستتر است و همین انتساب حاکمیت آن‌ها را نزد رعایا یا توده مردم مشروع و در پاره‌ای از موارد مقبول کرده است.

در امارت سوران نیز برخی از مورخان نسب آنان را به کلوس، از بزرگ‌زادگان عرب، رسانده‌اند (بدلیسی ۱۳۷۷: ۲۷۲)، حزنی موکریانی نیز می‌نویسد کلوس در «هودیان» زندگی می‌کرد و با چوپانی معاش می‌گذراند. بعد از مرگ، سه پسر از وی برجا ماند: عیسی، شیخ‌ویس، و ابراهیم. عیسی نام و شهرتی به هم رسانید و بخشش و شجاعتش زبان‌زد همه شد و همه کس او را دوست داشتند. هرچه از چوپانی به‌دست می‌آورد، بر جوانان روستا تقسیم می‌کرد؛ به همین علت جوانان روستای هودیان بر او گردآمدند و درمقابل مردانگی و بخشش او سر خم کردند و از دستوره‌های وی تحطی نمی‌کردند.

مبانی مشروعیت «امرا» در امارت‌های کرد (از قرن ۱۰ تا ۱۳ق/ ۱۶ تا ۱۹م) ۱۳

اتفاقاً در آن هنگام دشمنی قوی بر فرمان‌روایی آن سرزمین غلبه کرد. عیسی دوستانش را فراخواند و به مقابله با آن دشمن پرداختند. آن‌ها در این لشکرکشی عیسی را «میر» خطاب کردند. هنگامی که به بالکان رسیدند، همه از رشادتش متعجب شدند و به فرمانش درآمدند و به مقام میر خود انتخابش کردند و برایش امارتی تأسیس کردند (حزنی ۲۰۰۷: ج ۲، ۱۱). اما محمدپاشای رواندز بر این باور بود که نیاکانش از زمان صلاح‌الدین بزرگ (ایوبی) امیر و پاشا بوده‌اند (آرشاک سافراستیان ۲۰۰۵: ۷۸) و بدین ترتیب نسب خود را به ایوبیان می‌رسانید.

امرای کُرد با درک شرایط و اطلاع از سنت‌های جامعه، با ادعای میراث‌بری از یکی از این چهار دسته و گاهی به صورت ترکیبی، حکومت خود را موجه و مشروع قلمداد کردند. موجبات همراهی و تأیید توده مردم با حکومت و اقتدار خود شدند و علی‌رغم تهاجم و تحولات سیاسی نظامی زیادی که در این مناطق به وقوع پیوست، حتی پس از شکست‌های متعدد از مهاجمان، هر بار از نو سر برآوردند و به‌یمن این انساب شریف، مردم سر اطاعت و فرمان‌برداری در مقابل آنان فرود آوردند و به حکومتشان تن دادند و با طیب‌خاطر اقتدار آنان را پذیرفتند.

#### ۴. مشروعیت کاریزمایی امرای کُرد

در میان مبانی مشروعیت امرای کُرد که می‌توانست باز یگران عرصه سیاسی و یا فعالان حوزه فرهنگی را مقبول جامعه گرداند، مشروعیت کاریزمایی بود که از نسب عالی و مقدس، انتساب کشف و کرامات، داشتن ویژگی‌ها و توان‌مندی‌های فردی آن‌ها سرچشمه می‌گرفت. حکام هکاری در میان حاکمان کردستان به علو حسب و خلوص نسب معروف بودند و به اطوار و اوضاع مستحسنة موصوف و همواره سلاطین عظام و خواقین کرام در اعزاز و احترام ایشان کوشیده‌اند و طمع در الکاء و ولایت ایشان نکرده‌اند. اگر احياناً بعضی از سلاطین ولایت ایشان را گرفته باشند، بعد از تصرف باز به طریق ملکیت بدیشان داده‌اند (بدلیسی ۱۳۷۷: ۸۹-۹۰).

مردم عمادیه و به‌دینان و حتی سلاطین عثمانی نیز با دیده تقدیس به حکام این دو امارت می‌نگریستند، زیرا نواده خلفا بودند و میر نیز خودش آن‌چنان مقدس بود که در سخت‌ترین جنگ‌ها هنگامی که ایل‌ها به وی نزدیک می‌شدند، به زانو می‌افتادند (ریچ ۲۰۰۲: ۱۵۰). مستوره کردستانی حکومت «بابا اردلان» را به تفویضی از جانب امام حسن مجتبی (ع) برمی‌گرداند و می‌نویسد:

در عهد امام حسن مجتبی (ع) به رتبه ایالت ولایت کردستان سرافراز آمده و از آن تاریخ و زمان تاکنون که سنه ۱۲۶۲ هجری است، در این مرزومکان از یمن توسل به باطن آن جناب نسلماً بعد نسل فرمان‌روا و حکمران خواهند بود، صدق این مقال انگشتی عقیق مرقوم به خط کوفی است که به صیغه تیمن و تبرک از آن جناب به بابا اردلان رسیده و الی اوان در دودمان ولایه عظیم الشان باقی است (مستوره کردستانی ۱۳۳۲: ۶).

خاندان اردلان بدین ترتیب، علاوه بر انتساب خود به مروانیان دیار بکر، نوعی ارتباط با ائمه اطهار را برای خود مدعی بودند و نزد حکومت صفوی که آنان نیز مدعی انتساب به ائمه اطهار بودند، تقدس برای خود کسب کردند، به گونه‌ای که این خاندان حاکم، در طول حکمرانی صفویان در ایران، جایگاه والایی داشتند، چنان که شاه عباس اول صفوی، هم‌شیره خود «زرین‌کلاه» را به (خان احمدخان پسر هلوخان اردلان) عنایت فرموده به شرف مصاهرت شاهی سرافراز آمد (همان: ۳۱-۳۲). این کار اوج افتخار برای خاندان اردلان بود که هم‌پایه شاهان صفوی شدند. پس از صفویان، خاندان قاجاری نیز وصلت‌هایی با اردلانی‌ها داشته و آنان را هم‌شان و هم‌پایه خود شمرده‌اند.

هم‌چنین از شماری از این امرا نوعی کشف و کرامات روایت شده است. در مورد امیر شمس‌الدین بدلیسی آورده‌اند:

مردمان آن دیار را اعتقاد زایدالوصف نسبت به او بوده و هست. همانا که مراتب سبعة را طی کرده از مقام انس بدو چیزی حاصل شده... وحوش و طیور را با او مؤانست تمام بوده، در هنگام وضوساختن جانوران وحشی آب از کف مبارک آن حضرت می‌خورده‌اند و دیگر کرامات و خارق‌عادات از آن حضرت بسیار منقول است و همیشه مردمان این دیار استدعای دعا و همت از ارواح طیبه آن حضرت می‌کنند (بدلیسی ۱۳۷۷: ۳۷۹).

امارت یافتن شیخ حسن زرقی و اولادش نیز از ابتدا به دلیل کشف و کراماتی بوده که از وی مشاهده شده است. شیخ حسن، مؤسس این حکومت، به ماردین آمد و به کشف و کرامات اشتهار یافت. این شیخ از طرف حاکم ماردین، که آق‌قویونلو بود، حبس شد. لکن بعداً به سبب بعضی کرامات او از زندان آزاد شد و حاکم او را به دامادی خود پذیرفت. پس از پدر، همسرش حکومت ماردین را در دست خود گرفت (زکی‌بیگ ۱۳۸۱: ج ۲، ۲۴۴؛ بدلیسی ۱۳۷۷: ۲۳۸) و پسرانش را به حکومت قلاع دیرزیر، کردکان، عتاق، و ترجیل فرستاد.

مبانی مشروعیت «امرا» در امارت‌های کرد (از قرن ۱۰ تا ۱۳ق/ ۱۶ تا ۱۹م) ۱۵

شماری از این امرا صفات برجسته اخلاقی و توان‌مندی‌های علمی و فردی و نبوغ خاصی داشتند که آن‌ها را به شخصیتی کاریزماتیک تبدیل کرده است. اولیای چلبی در بیان توانایی‌های علمی، هنری، و ویژگی‌های فردی عبدالخان بدلیسی، می‌نویسد:

در فلسفه و علوم عجیب و شیمی و زرگری مهارت دارد... پزشکی است که جالینوس، بقراط، سقراط، و فیلوس در قیاس با وی چیزی نیستند... از امراض دام‌ها به‌خوبی اطلاع دارد. شکارچی و هدف‌زن بی‌مانندی است. در درمان چشم چنان مهارت دارد که اگر کسی چهل سال پیش چشمش آب‌مروارید داشته باشد، خان با گذاشتن میل باریکی در زیر چشمش آب سیاهش را تخلیه می‌کند، در کار مهندسی و بنایی نیز ماهر است. بیش‌تر بناهای این سرای بزرگ را خودش طراحی کرده و نقشه‌اش را کشیده است. در تجلید کتاب، نقاشی، و خوش‌نویسی دست بالایی دارد... چنان دانشمند است که کتابی عربی در دست می‌گیرد و هرآن‌چه را در آن است به فارسی برمی‌گرداند، در ادبیات فارسی و ترکی بهره‌افزای دارد. شمشیری که خان با دست خودش می‌سازد هیچ‌گاه نوکش کج نمی‌شود... ساعت‌ساز زیرکی است... در هنر موسیقی و آواز بسیار ماهر است. مقام راست و دوگا [دوگاه] را خیلی خوب می‌داند... شعر حافظ را با بیست‌و‌چهار اصول می‌خواند... در نساجی نیز مهارت دارد، سجاده‌ساخته دست خود را به‌رسم هدیه به احمدپاشا هدیه کرد که نمونه‌اش فقط در مصر و اصفهان دیده می‌شود. در طبل‌زنی استادی است که می‌تواند در میان چهار طبل بنشیند و بر چهار طبل بکوبد. به‌دلیل این مهارت سلطان‌مراد چهارم خراج موش را به او بخشید (اولیای چلبی ۱۹۷۹: ۱۲۱-۱۲۴).

جمشید بیگ مرداسی، حاکم قلعه پالو، نیز چنین حکمت و درایتی داشته است:

... که سلاطین عثمانی را اعتقادی تمام و رسوخ مالاکلام بدو پیدا گشت. چنان‌چه [چنان‌که] سلطان سلیمان‌خان غازی چند مرتبه که به عزم تسخیر ایران عبور از کردستان کرد، شخصی از امرا و حکام کردستان که لیاقت مشاوره و استحضاره سلطانی داشته باشد قرعه قابلیت و استعداد این کار به‌نام جمشیدبیگ زدند... و اکثر سخنان او... مقبول و مستحسن افتاده، دست رد بر سینه مطالب و مقاصد او نمی‌نهاد (بدلیسی ۱۳۷۷: ۱۸۶).

این جایگاه وی نزد سلطان عثمانی، مدیون ذکاوت و مهارت‌های سیاسی و علمی بوده است که در این فرد وجود داشته است.

ریچ انگلیسی، که در ۱۸۲۰ از سلیمانیه پایتخت امارت بابان دیدن کرده است، دربارهٔ محمودپاشا می‌نویسد:

مردی محبوب بود. من همیشه دوست‌دارش خواهم ماند و آرزوی دیدنش را خواهم کرد؛ زیرا سیمای صادقش، جز پاکی، دل‌سوزی، و ساده‌ای چیز دیگری در آن دیده نمی‌شد. باور نمی‌کردم در مشرق‌زمین این‌گونه انسانی را بینم. می‌ترسم که حتی در جامعه‌های پیشرفته نیز چنین انسانی وجود نداشته باشد (ریچ ۲۰۰۲: ۳۰۲).

طبیعی است وقتی که خصوصیات اخلاقی و شخصیتی محمودپاشای بابان ریچ انگلیسی را تحت‌تأثیر قرار داده، این‌گونه دربارهٔ او می‌نویسد که قلوب مردم میرنشین بابان را نیز تحت‌تأثیر قرار داده و وی را محبوب آن‌ها کرده است.

## ۵. مشروعیت کارکردی امرای گُرد

از زمانی که انسان‌ها برای تنظیم و تنسيق امور روزمره و زندگی اجتماعی به قدرت و اقتدار فرد و یا گروهی بر خود و جامعه تن داده‌اند، همیشه این بحث مطرح بوده است که آیا این رابطه یک‌سویه است یا دوسویه و متقابل. تاریخ جوامع بشری مشحون از درگیری‌هایی است که بین حاکمان و تودهٔ مردم برسرِ حدودِ قدرت حاکمان و وظایف حاکم در برابر مردم روی داده است. عدل‌و داد نزد هیچ گروه و جامعه‌ای با ستم و جور برابر و یک‌سان نبوده است. در متون اسلامی این جمله بارها تکرار شده است: «حکومت با کفر بیاید، اما با جور نیاید». مردم همیشه عدل‌و داد و تأمین رفاه عمومی جامعه از طرف حاکمان را با تأیید و پشتیبانی و ظلم‌و جور آن‌ها را با نافرمانی و انقلاب پاسخ داده‌اند و حتی انساب عالی و مقدس نیز نتوانسته‌اند برای ظلم‌و ستم حاکمان شفاعت کنند.

با استناد به منابع، عملکرد امرای گُرد در زمینهٔ عدالت‌گستری، تأمین رفاه و آسایش مردم، و ساخت ابنیه و اماکن عام‌المنفعه چشم‌گیر بوده است. دربارهٔ «هلوخان» اردلان آورده‌اند که ولایت در عهدش معمور و رعیت از عدلش مسرور، در مردی و شجاعت صدپایه از برادر (تیمورخان) برتر و در مردمی و سخاوت در اطراف و اکناف سمر، سپاهی و لشکر از یمن قدمش خرم، رعایا و برابری از فیض وجود عاطفت‌لزوومش با راحتی توأم؛ چمن حکمرانی از سخاوت عدالتش سیراب و نهال کامرانی از زلال عاطفتش شاداب شد (مستوره کردستانی ۱۳۳۲: ۲۷؛ قاضی اردلان ۱۳۹۲: ۲۸).



میانی مشروعیت «امرا» در امارت‌های کرد (از قرن ۱۰ تا ۱۳ق/ ۱۶ تا ۱۹م) ۱۷

«ملک‌عیسی حاکم جزیره نیز ابواب عدل و احسان بر روی عالمیان مفتوح گردانید و در ایام حکومت خود به طریق مدارا و مواسا با رعایا و برایا سلوک نموده هیچ‌کس را بی‌سبب نرنجانید» (بدلیسی ۱۳۷۷: ۱۱۹).

درباره میربوداق، حاکم شهرزور، آورده‌اند: «مردی شجاع، رشید، دل‌پاک، رعیت‌پرور، وطن‌دوست، فهیم، و بی‌باک بود. در بخشش، دادخواهی، و مردم‌نوازی بی‌همتا بود... در میان کردستان به نیک‌نامی و مدح و ستایش بلندآوازه بود» (حزنی موکریانی ۲۰۰۷: ج ۱، ۴۰۱). پیرنظر بابان نیز امیری سخاوتمند، گشاده‌دست، شجاع، باشهامت، محبوب لشکر و مردم بابان بود و مدت‌زمانی اداره امور را در دست داشت، عدالت و داد را گسترانید و امنیت و آسایش برقرار ساخت (زکی بیگ ۱۹۵۱: ج ۲، ۴۶).

حاکم پالو نیز از قلم جزءنگار مورخان به‌دور نمانده است، چنان‌که درباره او آمده است:

بساط عدالت‌گستری و رونق رعیت‌پروری گسترانید، خرد و بزرگ آن ولایت را از خود تسلی گردانیده، آوازه محبت به آشنا و بیگانه از دور و نزدیک رسانیده، قانون معدلت و ارغنون مودت را ساز کرده، صدای آهنگ نیک‌نامی از پرده دایره چرخ چنبری بگذرانید... و به اخلاق حمیده در میانه اقران و امثال ممتاز گشت (بدلیسی ۱۳۷۷: ۱۸۸).

اولیای چلبی درخصوص عدالت حاکم بدلیس آورده است:

بندی بر چشمهٔ تقلبان جاری در دره پشت باغ خان ساخته است و به‌صورت دریاچه‌ای درآورده‌است... یک‌بار آب این قسمت زیاد شده و قسمتی از سد را سوراخ کرده و چندین خانه را ویران می‌کند، گردها خان را نفرین می‌کنند، او نیز با پول خود خانه‌هایشان را بازسازی کرده و خساراتشان را پرداخت می‌کند (اولیای چلبی ۱۹۷۹: ۱۲۷).

حزنی درباره میرمحمد سوران می‌نویسد:

به داد و عدالت و رعیت‌پروری و سپاه‌خواهی و مملکت‌داری معروف شده بود و از همه طرف صنعت‌کار و اهل حرفه را در آن گردآورد و با هدایا و تقرب نوازش شدند... یک‌بار آسایش و امنیت در مملکتش گسترش یافت... دزدی و راه‌زنی رخت بریست... و بدین ترتیب سرزمین رواندوز به بالاترین جایگاه رسید (حزنی ۲۰۰۷: ج ۲، ۴۱).

درباره آثار عدل‌و داد مامون بیگ اردلان بر مشروعیتش آورده‌اند که «صیت عدل و آوازه اخلاقی به اطراف و اکناف رسید، دور و نزدیک از آوازه عدلش خرم و خوش‌حال، رعایا

و برایا دوام عمر و دولتش از درگاه ایزد متعال سؤال، عام از اخلاف حمیده‌اش شادمان و مسرور، خاصاً از اوصاف پسندیده‌اش خوش‌دل و محبور، ضعیف و شریف و فقیر و غنی کمر متابعت و مطاوعت او بر میان جان بسته» (اردلان ۲۵۳۶: ۱۲) بودند.

این امرا هم‌چنین به ساخت ابنیه عام‌المنفعه توجه داشته‌اند، امان‌اله‌خان اردلان در سنج کونونی این بناها را به یادگار گذاشته است:

در سرحد ولایت عمارت اندرونی که یکی از آن‌ها موسوم به گلستان است و خلوت بیرونی که مشتمل است بر انواع طالار و بیوتات و کلاه‌فرنگی و قصور رفیعه و طالار دل‌گشا است... و عمارتش خسرویه و مسجد دارالاحسان است با مسجد اقصی دم از همسری و با بیت‌المعمور لاف از برابری می‌زند (قاضی اردلان ۱۳۹۲: ۱۵۸).

امیر «بکره‌سور» بابان نیز آثار نیک زیادی به یادگار گذاشت. در شهر کویه مسجدی بزرگ و مدرسه‌ای برای تحصیل علم تأسیس کرد که تا به امروز آن آثار باقی است. «در قلعه‌چولان مسجد و مدرسه و موقوفه جاتی را به یادگار گذاشت و در بسیاری از شهرها و قلعه‌ها پرستشگاه ساخته است... کشاورزی و کار و تلاش را بسیار دوست داشت» (حزنی ۲۰۰۷: ج ۱، ۴۳۵).

خسروخان اردلان نیز با انجام دادن کارهای عمرانی در امارتش مشروعیتش را تحکیم بخشید و اهالی کردستان از مشاهده جهد و کوشش وی در آبادانی و عمران سر به ربقه اطاعتش بسته و از جان و دل کمر جان‌فشانی آن خسرو دارا دربان را بر میان بستند (مستوره کردستانی ۱۳۳۲: ۱۰۵).

اولیای چلبی ضمن برشمردن گرمابه‌های بدلیس درباره گرمابه باغ خان آورده است:

هنگامی که سلطان‌مراد، فاتح بغداد، به این گرمابه آمد تا خود را بشوید و دید که آب سردش بوی گلاب می‌دهد و آب گرمش بوی بخور، ... چنان خوش‌حال شد که گفت: چه می‌شد اگر در استانبول من نیز چنین گرمابه‌ای وجود داشت، ... هنگامی که ملک‌احمد پاشا به این گرمابه آمد... گفت: نمونه این گرمابه در هیچ‌جای دنیا وجود ندارد (اولیای چلبی ۱۹۷۹: ۱۳۰).

بدیهی است وجود این نوع خدمات و رفاه در آن امارت وقتی این‌چنین اعجاب و تحسین سلطان عثمانی را برانگیخته باشد، به مراتب قدر و منزلت امیر را نزد مردم و رعایا بالا برده، اعجاب و تحسین آن‌ها را برانگیخته و به اطاعت و فرمان‌برداری داوطلبانه و بدون جبر و اکراه و جان‌فشانی در رکابش کرده است.

مبانی مشروعیت «امرا» در امارت‌های کرد (از قرن ۱۰ تا ۱۳ق/ ۱۶ تا ۱۹م) ۱۹

امیر شمس‌الدین بدلیسی نیز «زاویه و دارالشفا و دارالضیافه و جامع در کوک میدان... بنا کرده... و قریه ترمیت من اعمال موش و قریه کفو، تابع ناحیه کرجیکان، و قریه کازوخ که در مابین ارجیش و عدلجواز واقع است، مع چهار مزرعه و هفت باب دکاکین و یک‌درب کاروان‌سرای و بیست خانه‌وار آرامنه در نفس بدلیس و حوالی از موقوفات آن جناب باقی مانده... و بالفعل زاویه معمور است. نان و آش به فقرا و مساکین می‌دهند و قریه کازوخ نیز وقف عام و خاص است به آینده و رونده طعام و نان می‌دهند» (بدلیسی ۱۳۷۷: ۳۸۰).

کاروان‌سراهای خسروخان بدلیس از دیگر آثار عمرانی بدلیس بوده است و از بدلیس تا وان در سمت راست و چپ راه با فاصله‌هایی چندین کاروان‌سرا ساخته است تا مسافران در تابستان در سایه آن بیارامند و در زمستان خودشان را از باران و بوران حفظ نمایند... به همین دلیل، این پاشا این همه پول خرج ساخت این کاروان‌سراها کرده است تا مسافران به آسودگی سفر کنند (اولیای چلبی ۱۹۷۹: ۱۵۲).

از تأثیرات این خدمات بود که «امیر شمس‌الدین بدلیسی در زمان فترات تراکمه سکه و خطبه به نام خود کرده در بلاد کردستان (۱۰۰۵ق) زر فضی یک‌مثقالی که به شمس‌الدینی معروف بود، مردمان کردستان خاص برای تبرک و تیمن نگاه داشته‌اند» (بدلیسی ۱۳۷۷: ۳۸۰). این بیانگر اوج تقدس و مشروعیت یک حاکم می‌تواند به‌شمار آید. جمشیدیگ، حاکم پالو، نیز قلعه و مدرسه در پالو ساخته بود و «از مسافت بعیده چشمه آب قریب به قلعه و قصبه آورده و در دمور قپو نام محلی رباطی در غایت وسعت و فسحت ساخته که آینده و رونده در زمستان و تابستان از آن محظوظ‌اند» (همان: ۱۸۶). ژان اوتر درباره اقدامات عمرانی حاکم اریبل آورده است:

یک بیمارستان برای کورها، یکی برای بیماران، یکی دیگر برای بچه‌های گم‌شده، یک خانه کمک‌رسانی به زن‌های بیوه، یک خانه پذیرایی برای مسافران و چندین مدرسه ساخته است. به واسطه این خرج‌های هنگفت و زحمات زیاد در امر نیکوکاری مایه بسی تقدیس و احترام مسلمانان است (ژان اوتر ۱۳۶۳: ۲۶۶-۲۶۷).

درباره گرمابه‌های دیار بکر، که به فرمان حاکمان آن‌جا ساخته شده است، آورده‌اند:

این گرمابه‌ها همگی با زباله گرم می‌شوند و آن قدر گرم هستند که هیچ‌کس بیش‌تر از یک ساعت نمی‌تواند در آن بماند... این روش حسن دیگری هم دارد و آن این‌که دیگر در شهر زباله‌ای وجود ندارد و شهر پاک و تمیز است (اولیای چلبی ۱۹۷۹: ۵۱).

در سال ۱۱۷۰ق، خسروخان (دوم) اردلان، زمانی که به حکومت رسید، «ولایت سوخته و کارها ناساخته و دهات خراب و رعیت نایب، اعزه و اعیان و اغیاب، خورد و بزرگ در اضطراب... به حسن تدبیر غایبان را جمع کرده و حاضران را استمالت داده، بر عمارت و زراعت ترغیب نموده، به اندک فرصتی فی الجمله ولایت را معمور و آبادان گردانید... عموماً غاشیه اطاعت و فرمان برداری او را بی پیرایه بر دوش و قلاده بردگی و جان نثاری اش از زیب گردن و گوش ساختند» (اردلان ۲۵۳۶: ۶۰-۶۱).

ریچ انگلیسی نیز درباره حمام سلیمانیه، پایتخت بابان، می نویسد:

بسیار زیبا و پاکیزه بود... از همه حمام های موجود در مملکت عثمانی که تاکنون دیده ام، به جز حمام های شام و استانبول و قاهره بهتر بود. البته از بعضی جهات از آن ها هم بهتر بود... پر بود از حوض و فواره. امیر فعلی سلیمانیه، دو بنای ماهر برای ساخت آن از ایران آورده است و با هزینه امیر درست شده است. می گویند نقشه اش همانند حمام کرمانشاه است (ریچ ۲۰۰۲: ۱۰۳).

چلبی درباره اقدامات هماختون، دختر سلطان اوحدالله عباسی، در بدلیس آورده است:

راه شهر بدلیس در جنوب شرقی... به سمت قلعه کفندر از کوه بلندی با ارتفاع چند هزار متر... عبور می کرده است، تمامی عابران، کاروان ها، و بازرگانان می بایست از این پرتگاه مرتفع عبور می کردند... این خاتون پول زیادی خرج کرده است و استادان ماهر تونلی در این کوه احداث کرده اند تا مردم از آن عبور نمایند و مجبور به طی آن پرتگاه خطرناک و مرتفع نشوند (اولیای چلبی ۱۹۷۹: ۱۱۶).

«حاکمان عمادیه نیز، دو چاه در درون قلعه حفر کرده به آب رسانیده اند که مدار آب حمام و مدرسه و سایر لوازمات بر آن آب است و آب ضروری را مردمان به چاروا از بیرون شهر می آورند» (بدلیسی ۱۳۷۷: ۱۰۷). هم چنین «پل بتمان در نزدیکی قلعه میافارقین را نیز مردی خیرخواه از ذریه عباسیان (حاکمان قلعه که نسب خود را به عباسیان می رساندند)، با هزینه شخصی خودش با سی هزار کیسه ساخته و از نقاط مختلف استادکار ماهر را برای ساختش آورده است» (اولیای چلبی ۱۹۷۹: ۹۳).

در مورد خانک پاشای بابان نیز آورده اند که با سخاوت و مردانگی و شجاعت و دلاوری، دوست و دشمن، طرف دارش شدند. با بخشش و عطا دل همه را به دست آورد. رعیت، سپاهی، و زیردستان به وجودش شاد بودند و با خدمت به او سربلندی اش را خواستار بودند (حزنی ۲۰۰۷: ج ۱، ۴۳۶).

میانی مشروعیت «امرا» در امارت‌های کرد (از قرن ۱۰ تا ۱۳ق/ ۱۶ تا ۱۹م) ۲۱

هم‌چنان که عدل و داد، تأمین امور رفاهی، و عمران و آبادانی مشروعیت‌بخش اقتدار این حاکمان بوده، ظلم و جور نیز از آنان سلب مشروعیت کرده است و مردم در برابر حاکمان ایستاده و آنان را از قدرت خلع کرده‌اند و «در سال ۱۰۸۹ق، که خسرو خان ابن سلیمان خان به حکومت اردلان رسید، جان خاص و عام را به نازک ظلم و بدگویی خسته، ابواب آرام و آسایش را بر روی فقرا و مساکین بسته و بنای ظلم و ستم نهاد... بالأخره ادنی و اعلی از زشت‌گویی‌اش به جان و به ستوه آمده، به دربار اصفهان شکایت بردند» (مستوره کردستانی ۱۳۳۲: ۵۶؛ اردلان ۲۵۳۶: ۳۳-۳۴) و موجبات عزل وی را فراهم کردند.

در امارت عمادیه در قرن دهم هجری، سلطان حسین که خلاصه دودمان و زبده خاندان بنی عباس بود، بعد از فوت پدر به موجب نشان عالیشان سلطان سلیمان خان (قانونی)، والی ولایت عمادیه شد. به‌غایت عالم و متشرع بوده است و علما و صلحا آن ولایت را رعایت بی‌نهایت می‌کرده‌اند. سپاهی و رعیت را به عدل و داد مقضی‌المرام نموده صغیر و کبیر و غنی و فقیر از او راضی و شاکر بوده‌اند و به‌نوعی در رعایت خدمات پادشاهی قیام و اقدام می‌نموده که مزیدی بر آن متصور نتواند بود (بدلیسی ۱۳۷۷: ۱۰۹).

پس از فوت وی پسرش، قبادبیگ، زمام امور را در دست گرفت، اما در تدبیر امور دنیوی و تدارک مملکت‌داری بی‌وقوف و جاهل چنان‌چه به جرم اندک انتقام و سیاست بسیار و از گناه کبار عفو و اغماض بی‌شمار از او ظهور و اظهار می‌یافت، بدین سبب عشایر و قبایل از او متنفر و گریزان شده میل به‌طرف بیرامبیگ برادر او نمودند... از عمده قبایل او طایفه مزوری به قبادبیگ عصیان نموده، او را از حکومت خلع کردند (همان: ۱۱۰).

## ۶. مشروعیت مذهبی امرای کرد

در جوامع قبیله‌ای کردستان، ملایان و مجتهدان صاحب‌قدرت بسیارند. آن‌ها درکنار این مردم متعصب بسیار نیرومندند، چه بسا سبب شده‌اند تا حاکمانی را که تولید زحمت می‌کنند، اخراج کنند (هانری بایندر ۱۳۷۰: ۱۰۹). حاکمان که خود مسلمان و متدین بوده‌اند و معمولاً نسب خود را نیز به خاندان رسالت، یاران پیامبر، و یا شخصیت‌های مسلمان صدر اسلام می‌رساندند، اهمیت زیادی به طبقه روحانی، مساجد، و مدارس دینی داده‌اند. «در امارت بدلیس، مساجد جمعه و مدارس، هرکدام یک مدرس و یکی دو ملا برای دروس عمومی داشتند... بدلیس هفتاد آموزشگاه دارد، بهترینشان آموزشگاه شرف‌خان، خسروپاشا، خاتونیه، بازار، و مدرسه بشارت‌آغا هستند» (اولیای چلبی ۱۹۷۹: ۱۰۹-۱۱۰).

«سلیمان خان اردلان، با اهل علم و فضل میل کامل داشته، اکثر اوقات را به عبادت حضرت و اهب العطايات مصروف داشتی» (مستوره کردستانی ۱۳۳۲: ۴۹).

امیر بکره، سور بابان، نیز در شهر کویه مسجدی بزرگ و مدرسه‌ای برای تحصیل علم تأسیس کرد... در قلعه چولان مسجد و مدرسه و موقوفه‌جاتی را به یادگار گذاشت... علما، تحصیل کردگان، و شعرای زیادی را در دوروبر خود گرد آورده بود و حقوق و مقرری برای آن‌ها معین و آن‌ها را دل‌نوازی می‌کرد و در دیوان جایگاه رفیعی به آن‌ها بخشیده بود (حزنی ۲۰۰۷: ج ۱، ۴۳۵).

«امیر شمس‌الدین بدلیسی اوقات شریف ایشان همواره به مجالست و مصاحبت سعادت‌نشان طایفه عالی‌مقدار علما و فضلا و جماعت عالیشان صوفیه مصروف بوده بین‌الناس به امیر شمس‌الدین‌الکبیر اشتهار دارد» (بدلیسی ۱۳۷۷: ۳۷۹). «امان‌الله خان اردلان نیز وظایف سادات و علما و فضلا و امام‌زاده‌های کرام علیهم‌السلام را در مستمری سالیانه به مبلغ چهل هزار تومان رسانید» (مستوره کردستانی ۱۳۳۲: ۱۴۹).

سلیمان بیگ سوران برای ترویج علم و دانش دینی از حسن آباد اردلان چند عالم معروف را به سرزمین سوران برد؛ از جمله ملاحیدر جد اعلائی حیدرانی‌های ماوران و اریبل و بغداد، و ملاابوبکر جد اعلائی ملای کوچک (ملاابوبکر مشهور به ملافندی) اریبلی و احمد افندی اعیان را که هردو معدن فضل و هنر و دانش کردستان هستند (حزنی ۲۰۰۷: ج ۲، ۱۷). این اقدام وی باعث شد که نام و نشانه و آثار سلیمان بیگ تا به امروز هم در کردستان ماندگار است و اشعاری در مدح وی با صدای دل‌نشین توسط نغمه‌نوازان که مشهور به بیت سلیمانی است، خوانده می‌شود که مردی دادگر، فهیم، و شجاع بوده است (همان).

در دوره حکومت عبدالرحمان پاشای بابان نیز علما و مشاهیر کردستان به قلمرو بابان فراخوانده شدند و خانقاه و مسجد و محل تدریس برای آنان تأمین گردید و کم‌کم فعالیت فرهنگی و اجتماعی آغاز شد (حمه باقی ۲۰۰۲: ۴۲). به همین دلیل، هنوز عبدالرحمن پاشا در قید حیات بود که «علی برده‌شانی» جنگ‌هایش را به صورت شعر حماسی درآورده و هنرمندان و آوازخوانان آن را زمزمه می‌کردند و دانشمند بزرگ، مولانا خالد نقشبندی، (۱۷۷۹-۱۸۲۷م) اشعاری در شجاعتش می‌سراید و «رنجوری» شاعر نیز به علت زندانی شدنش در زندان حله در اشعاری او را مدح و ستایش می‌کند (همان).

جزیره نیز دارای مدارس و عالمان برجسته‌ای بوده است و همه هم مورد حمایت امرای آن سامان، به‌ویژه بدر بیگ بن شاه‌علی بیگ، بودند (نیکیتین ۱۳۷۸: ۱۴۵). در دیار بکر

مبانی مشروعیت «امرا» در امارت‌های کرد (از قرن ۱۰ تا ۱۳ق/ ۱۶ تا ۱۹م) ۲۳

نیز در همه ده مسجد آن هرکدام یک مدرس برای تدریس و دو آموزشگاه داشتند. مشهورترین آن‌ها در مسجد بزرگ، آموزشگاه مرجانیه، است که «در میان ملایان رتبه خاص خود را دارد و مدرسش درجه «مولوی» را دارد... مدرس و طلبه زیاد دارد و چون اوقاف زیادی دارد، همه حجره‌هایش آذوقه معین، گوشت، و موم (چراغ) دارند» (اولیای چلبی ۱۹۷۹: ۴۴).

در مورد حکام عمادیه نیز آورده‌اند: «در آن‌جا مدارس و مساجد ساخته‌اند علما و فضلا به تحصیل علوم دینی و تکمیل معارف یقینیه افاده و استفاده می‌نمایند» (بدلیسی ۱۳۷۷: ۱۰۷). شماری از امرای کُرد حتی به امور دنیوی نیز جنبه‌ای دینی می‌دادند. میرمحمد سوران، در سال ۱۲۲۴ق، توبی را طرح‌ریزی کرده بود و روی آن نوشته بود: «نصر من الله و فتح قریب، امیرمنصور محمدبیگ متصرف رواندوز و کویه و حریر» (حزنی ۲۰۰۷: ج ۱، ۴۵). «میرمحمد، معروف به پاشاکوره، چنان تحت نفوذ علما بود که با فتوای شیخ‌یحیی مزوری، ایزدی‌ها را قتل‌عام کرد» (عزوی ۱۴۲۵: ج ۷، ۴۸).

در جامعه‌ای دینی و مذهبی مانند جامعه کردستان، که اکثریت قریب به اتفاق ساکنان آن مسلمان بوده‌اند، طبقه روحانیون از جایگاه ویژه‌ای نزد عامه مردم برخوردار بودند. آنان به منزله شارحان متون مقدس دینی شبه‌مقدس بودند، به علاوه نقش آموزش، قضاوت، و... را در جامعه برعهده داشتند و به همین جهت طبقه ممتازی بودند. پشتیبانی و تأیید آنان برای حاکم به مثابه حکمی آسمانی برای مردم بود؛ به همین علت حاکمان این جوامع که خود مسلمان و متدین بودند، با پشتیبانی از علما و روحانیون دینی و فراهم آوردن امکانات آموزشی و رفاهی برای آنان پشتیبانی توده مردم را برای خود تضمین می‌کردند. علما در مساجد و منابر جمعه از آنان دفاع و مردم را به اطاعت و به پیروی از امیر مسلمان و پیرو و مدافع شریعت تشویق می‌کردند و توده مردم نیز سر در رقبه اطاعت امیران می‌گذاشتند.

## ۷. نتیجه‌گیری

بررسی اسناد و منابع مربوط نشان می‌دهد که قریب به سه قرن حکومت امرا در امارت‌های کُرد در حدفاصل دو امپراتوری ایران و عثمانی در میانه قرن دهم تا سیزدهم هجری/ شانزدهم تا نوزدهم میلادی، نه از راه قهر و غلبه، بلکه توأم با مشروعیت این حاکمان بوده است و اساس این مشروعیت را می‌توان در این موارد خلاصه کرد: نخست، مشروعیت سنتی که برگرفته از سنت حق حاکمیت اشرافیت باستان، سادات، صاحب‌نفوذان و

فرمانروایان محلی متکی بر اشرافیت دینی و افراد دارای صلاحیت‌های فردی خاص و قهرمانان است. دوم، مشروعیت کاریزمایی برگرفته از نسب عالی و مقدس، انتساب کشف و کرامات و ویژگی‌های برجسته اخلاقی و توان‌مندی‌های علمی حاکمان است. سوم، مشروعیت کارکردی که نتیجه عملکرد حاکمان در برقراری عدالت، انجام امور عمرانی، تأمین امنیت و رفاه عمومی، و ایجاد آسایش برای مردم بوده است. چهارم، مشروعیت مذهبی که برگرفته از اهتمام حاکمان به مسائل و امور دینی و مذهبی، تأمین هزینه‌های ساخت، تعمیر و تجهیز مساجد و مدارس دینی، و تأیید و پشتیبانی عالمان دینی از حاکمان بوده است.

## کتاب‌نامه

- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۸۵)، *تاریخ کامل*، ترجمه محمدحسین روحانی، تهران: اساطیر.
- ابن عدیم، عمر بن احمد (بی‌تا)، *بغیة الطالب فی تاریخ حلب*، مصحح سهیل زکار، ج ۱۲، بیروت: دار الفکر.
- ادموندز، سیسیل جون (۲۰۰۴)، *کورد تورک عه‌ره‌ب*، ترجمه حامید گوه‌ه‌ری، اربیل.
- اردلان (مصنف)، خسرو بن محمد بن منوچهر (۲۵۳۶)، *لسب‌التواریخ؛ تاریخ اردلان*، تهران: چاپ‌خانه زندگی.
- اسپیناچی، محمدعارف (بی‌تا)، *الاسلام بین الخواص و العوام*، بی‌جا.
- اولیای چلبی (۱۹۷۹)، *کورد له میثوی دراوسیکانیا*، وه‌رگیرانی سه‌عید ناکام، بغداد: کوری زانیاری کورد.
- باسورث، ادموند کلیفورد (بی‌تا)، *سلسله‌های اسلامی جدید*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: مرکز باستان‌شناسی اسلام و ایران.
- بایندر، هانری (۱۳۷۰)، *سفرنامه هانری بایندر*، ترجمه کرامت‌اله افسر، تهران: فرهنگ‌سرا.
- بدلیسی، شرف‌خان (۱۳۷۷)، *شرف‌نامه*، تهران: اساطیر.
- برایان، ترنر (۱۳۹۵)، *ماکس وبر و اسلام*، ترجمه سعید وصالی، تهران: نشر مرکز.
- بروین سن، مارتین وان (۱۳۸۳)، *آغا شیخ دولت*، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: پانید.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۴۶)، *فتوح البلدان*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- توما بوا (۲۰۱۰)، *الکرد*، ترجمه صلاح عرفان، اربیل: مرکز الدراسات الكردیه.
- جرفادقانی، ابوالشرف (بی‌تا)، *تاریخ یمینی*، ترجمه و تصحیح جعفر شعار، بی‌جا.
- جنابدی، میرزاییگ (بی‌تا)، *روضه الصفویه*، بی‌جا.
- حافظ‌ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (بی‌تا)، *زبده التواریخ*، بی‌جا.
- حمه باقی، موحه‌مه‌د (۲۰۰۷)، *میثوی میرنشینی نه‌رده‌لان، بابان و سوران*، هه‌ولیر.



- حوزنی، حوسین (۲۰۰۷)، سه‌رجه‌م بهره‌مه‌کانی حوسین حزنئی، هه‌ولیر.
- ریچ، کلودیوس جیمس (۲۰۰۲)، گه‌شتنامه‌ی ریچ بو سلیمانیه، ترجمه‌ حمه باقی، هه‌ولیر: آراس.
- زکی‌بیگ، امین (۱۳۸۱)، زیئه‌ تاریخ کرد و کردستان، ترجمه‌ یدالله روشن اردلان، تهران: توس.
- زکی‌بیگ، امین (۱۹۵۱)، تاریخ السلیمانیه، بغداد.
- ژان، اوتر (۱۳۶۳)، سفرنامه‌ ژان اوتر عصر نادرشاه، ترجمه‌ علی اقبالی، تهران: جاویدان.
- ژولین، فروند (۱۳۸۳)، جامعه‌شناسی ماکس وبر، ترجمه‌ عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: توتیا.
- سافراستیان، نارشاک (۲۰۰۵)، کورد و کوردستان، وه‌رگیرانی ئه‌مین شوان، هه‌ولیر: ده‌زگای چاپی ئاراس.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (بی‌تا)، مطلع سعیدین و مجمع بحرین، بی‌جا.
- شامی، نظام‌الدین (بی‌تا)، ظفرنامه‌ تیموری، بی‌جا.
- شاو، استنفورد جی (۱۳۷۰)، تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه‌ جدید، ترجمه‌ محمود رمضان‌زاده، تهران: آستان قدس رضوی.
- عالم، عبدالرحمان (۱۳۷۸)، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی.
- عزاوی، عباس (۱۴۲۵)، موسوعه تاریخ العراق بین الاحتلالین، بیروت.
- عزاوی، عباس (۱۴۲۵)، موسوعه عشایر العراق، بیروت.
- الفارقی، احمدین یوسف‌بن علی‌بن الازرق (۱۳۷۹-۱۹۵۹۹)، تاریخ الفارقی، قاهره.
- قاضی اردلان، محمدشریف (۱۳۹۲)، تاریخ کردهای اردلان، سنندج: کردستان.
- قدیانی، عباس (بی‌تا)، فرهنگ جامع تاریخ ایران، تهران: آرون.
- قزوینی، یحیی‌بن عبداللطیف (۱۳۱۴)، لب‌التواریخ، تهران: مؤسسه‌ خاور.
- قطبی اهری، ابی‌بکر (۱۳۸۹)، تواریخ شیخ اویس، تهران: ستوده.
- کسروی، احمد (۱۳۸۵)، شهریاران گم‌نام، تهران: نگاه.
- گنابادی، قاسمی حسینی (بی‌تا)، شاه‌اسماعیل‌نامه، بی‌جا.
- مستوره کردستانی، ماه‌شرف بنت ابوالحسن (۱۳۳۲)، تاریخ اردلان، کرمانشاهان: چاپ‌خانه‌ بهرامی.
- معین، محمد (۱۳۷۱)، فرهنگ معین، تهران: امیرکبیر.
- نوابی، عبدالحسین (بی‌تا)، اسناد مکاتبات تاریخی از تیمور تا شاه اسماعیل، تهران: بنگاه ترجمه و نشر.
- نیکیتین، واسیلی (۱۳۷۸)، کرد و کردستان، ترجمه‌ محمد قاضی، تهران: درایت.
- واله قزوینی، محمدیوسف (بی‌تا)، خلد برین، بی‌جا.
- وبر، ماکس (۱۳۸۴)، مقالاتی از ماکس وبر، ترجمه‌ احمد تدین و یدالله موفق، تهران: هرمس.

